

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@afgazad.com

Political

سیاسی

موسوی

۰۱.۱۲.۰۹

قتل عام قندوز

و

پس لرزه های بیروکراتیک آن

در خبر های هفته قبل (۲۷.۱۱.۰۹) المان و حتا سایر رسانه های امپریالیستی چون "بی بی سی" و "راديو صدای امریکا"، شاید متوجه شده باشید، که حدود سه ماه بعد از فاجعه قندوز و قتل عام اهالی چار دره آن ولسوالی به دنبال تعقیب دو تانکر سرقت شده از جانب طالبان، وزیر دفاع آن وقت المان "فرانس جوزف یونگ" که در کابینه جدید خانم "انگیلا مرکل" به حیث وزیر کار ایفای وظیفه می نمود، مسؤولیت سیاسی "سیاست معلوماتی آن وزارت" را که بر پایه دروغ استوار شده بوده، متقبل شده و بر همان اساس از مقام خویش استعفاء نمود. هم چنین هرگاه اخبار امروز را در رسانه های خبری المان مشاهده نموده باشید، به صورت حتم متوجه شده اید که احزاب مخالف حکومت خانم "مرکل" یعنی هم سوسیال دموکراتها و هم سبزها قضیه فاجعه قندوز را خاتمه یافته تلقی ننموده بالای شخص صدر اعظم یعنی خانم "مرکل" به اصطلاح مردم کابل "دندان خایی" دارند، که گویا وی را در مقابل هیأت تحقیق پارلمانی زیر سؤال خواهند برد:

۱- چه وقت از احتمال تلفات مردم عوام در جریان آن حمله مطلع گردید؟

۲- اگر این اطلاع قبل از اعلامیه توضیحی دولت در ۸ سپتامبر بود، چرا خود شخصاً به پارلمان دروغ گفته است؟

۳- درحالیکه طبق اسناد منتشر شده از جانب احزاب مخالف حکومت، گویا ناتو به تاریخ ۶ سپتمبر برلین را در جریان تلفات مردم عادی قرار داده بود، آیا کسانی وی را از دیدن آن گزارش باز داشته بود و یا اینکه همچو مسأله ای را با تمام اهمیت آن با بی اعتنائی نادیده گرفته است؟

۴- و ده ها سؤال دیگر از این قبیل در قبال هریک از پاسخ ها.

همزمان با اینکه در داخل المان فاجعه قندوز پس لرزه های بیروکراتیک را به وجود آورده و چه بسا به علاوه وزیر دفاع آن وقت و لوی درستیز کشور المان جنایتکاران دیگری را نیز به مردم شناسانده و از اریکه قدرت به دور

پرتاب نماید، طبق گزارشیکه گزارشگران پورتال از "مزار شریف" فرستاده اند، به روز یکشنبه (۲۹.۱۱.۰۹) افرادی از ارتش المان و سایر اشغالگران در داخل قطعات و قاغوش های خویش به رفت و آمد مشغول بودند، که یک "T.Shirt" خاصی را بر تن داشتند. روی این لباس به زبان انگلیسی قدیم قسمتی از کتاب مقدس مسیحیان یعنی انجیل چنین آمده بود:

"Thou shalt not steal" ، که به زبان المانی ترجمه آن چنین می شود: "Du sollst nicht stehlen" یعنی "تو نباید دزدی کنی"، این جمله وقتی به قتل عام چهار دره ارتباط پیدا می کند که بر بالای همان لباس ها عکس دو تانکر در حال سوختن نیز چاپ شده بود.

اینکه ساختن چنین لباس هایی که به وضاحت دفاع از قتل عام قندوز را می رساند به وسیله کدام یک از ارتش های اشغالگر چهارده گانه در مزار، آماده شده، باشد سر جایش. آنچه از مجموع این پس لرزه ها و چاپ آن لباس ها می تواند برای ما آموزنده باشد نکات آتی اند:

-۱-

احزاب مخالف حکومت خانم "مرکل" یعنی "Die Gruenen" و "S.P.D" (حزب سبز ها، و حزب سوسیال دموکرات المان) که در بهترین صورت هر دو، جناح چپ سرمایه امپریالیستی المان را نمایندگی می نمایند، بیشتر از آنکه دلشان به حال مردم افغانستان و در خون تپیدگان چهار دره بسوزد، حریف امپریالیستی اش را در تنگنا گیر آورده و می خواهند در حد امکان امروز و در غیر آن برای روز مبادا سرمایه گذاری سیاسی در قبال این مسأله نمایند. ورنه به صراحت باید نوشت که هر دو حزب نامبرده نه تنها خود در آوان حمله ناتو بر افغانستان در قدرت بوده و به صورت مستقیم دستان شان به خون خلق افغانستان رنگین می باشد، بلکه در زمان قتل عام چهار دره "سوسیال دموکراتها" بخشی از حکومت خانم "مرکل" بوده و در قدرت سهیم بودند، که اگر آنها واقعاً می خواستند از آن جنایت فاصله بگیرند، به علاوه آنکه برای افشاء گری تا امروز صبر نمی کردند و همان روز ها می باید علیه چنان جنایتی موضع بگیرند، بلکه می توانستند در هنگام انتخابات نیز با افشاء گری همچو جنایتی موقف خویش را در قبال آن فاجعه روشن نمایند، مگر امیدواری دوباره راه یافتن در قدرت و سهیم شدن شان در حکومت فعلی، مهر سکوت بر دهان شان زده بود.

-۲-

نکته ای را که از دیر باز می خواستم به مثابه یک امر بدیهی اما مهم متبازر سازم، نقش احزاب جناح چپ سرمایه است در تحمیق مردم خودشان و مردم ساده لوح کشور های عقب نگهداشته شده. و آنهم بدین معنا: از آن جایکه پایه و اساس بیشتر احزابیکه در اروپا و حتا امریکا و اوقیانوسیه امروز به جناح چپ سرمایه استحاله یافته اند، افشار پایانی جامعه اعم از کارگران و قشر فقیر خرده بورژوازی شهر وده بوده اند و این احزاب به درجات مختلفی قادر شده اند با وجود خیانت های متوالی به آرمان های اولی هنوز هم در بین آن طبقات و افشار از نفوذ قابل ملاحظه ای برخوردار باشند، تجربه تاریخی در آن کشور ها به وضاحت نشان می دهد که سرمایه انحصاری در موارد معینی دست به دامن همچو احزاب دراز نموده، بقای ننگین خویش را بدان وسیله تضمین می نمایند.

سرمایه های انحصاری به صورت عمده در حالات آتی دست به دامن جناح چپ خود دراز می نماید:

الف-

آنگاهیکه در داخل کشور بنابر فشار روز افزون اقتصادی مردم را در حالت انفجار و رویارویی با خود می بینند با دادن چانس حکومت داری به احزاب وابسته با جناح چپ سرمایه و ریفورمیست ها را بر حیات انسانها حاکم ساختن، در بین نیروهای انقلابی درز اندازی نموده با سوءاستفاده از اتوریته سیاسی این احزاب ریفورمیست به اصطلاح مبارزان را دوباره به خانه های شان می فرستند. اگر خواسته باشیم در این زمینه مثال واضح و آشکاری ارائه داریم می توان آمدن کلینتون را بعد از بوش اول و رویکار آمدن اوباما را بعد از بوش دوم تذکر دهیم، چه همه به یاد داریم که بعد از حاکمیت قلدنمنشانه "ریگان و بوش اول" و تشدید فقر همگانی تا سرحد قیام های شهری و تاراج شهر های متعدد به بهانه های مختلف به خصوص در اواخر دوره بوش اول، سرمایه انحصاری در امریکا و گرداندگان واقعی آن ابر قدرت به این نتیجه رسیدند که جامعه بیش از آن تحمل فشار از رو به رو را نداشته و اگر چاره ای نسنجد چه بسا به مانند حریف امپریالیستی آنها یعنی "شوروی" با مشکلات "جدی" مواجه گردند. همین بود که در انتخابات سال ۹۲، سرمایه نجات خویش را به گردن "بیل کلینتون" انداخته با مورد اعتماد قرار دادن وی و در نتیجه دست به ریفورمهای خاصی زدن برای هشت سال دیگر مانع رشد برق آسای حرکات مبارزاتی گردد. به همان سان آمدن اوباما نیز چیزی نبود و نیست مگر تخفیف تضاد های شدت یابنده که آهسته آهسته باز هم خود را در همان شکل و شمایل می خواست نشان دهد، به صورت مثال از خیزش "سیاتل" امریکا می توان نام برد.

ب-

خلاف حالت اول که درکلیت آن سرمایه انحصاری با حرکت از یک موضع ضعیف جناح چپ خود را به خدمت می گمارد، در برخی مواقع که سرمایه خود را قدرتمند احساس نموده و می خواهد دست آورد های مبارزاتی خلق کشور خود را از چنگش بیرون نماید، برای بی درد سر انجام دادن چنین سیاستی جناح چپ سرمایه را که در نوکری و خیانت به طبقه کارگر و سایر لایه های پایین اجتماعی می تواند دست جناح راست سرمایه را نیز از پشت ببندد، به میدان فرستد تا با تکیه بر امکانات آنها دست آوردهای خلق را از چنگ شان بیرون آرند. روشن ترین مثال در این زمینه می تواند جابه جایی حاکمیت "کول - کینکل" با حاکمیت "شرودر - فیشر" در المان، رویکار آمدن "میتران در فرانسه" و حاکمیت "بلیر" جنایتکار در انگلستان باشد.

آنهایکه از آغاز دهه ۸۰ در المان زندگانی می نمایند، به خاطر دارند که زندگی در آن کشور به یمن فعال شدن سیستم غارتگرانه سرمایه های انحصاری المان در همسویی با سرمایه های انحصاری جهانی روز تا روز سیر صعودی خویش را می پیمود. همزمان با آن جناح راست سرمایه به نیکویی می دانست که به نسبت انفاذ قوانین اجتماعی در همان زمان که محصول خون و مبارزات طبقه کارگر المان در جریان قرن ۱۹ و اوایل قرن بیست از یک سو و ضرورت تقابل با حریف دیرینه "اتحاد جماهیر شوروی" وقت بود، ناگزیر است به مقدار کمی از استثمار و غارت خلق خودش قانع شده و می باید از میلیارد ها دالر صرف نظر نماید. این آزمندی بیشتر زمانی شدت یافت که الزامات رقابت با حریف پر قدرت نیز از میان برداشته شد.

در نتیجه دیدیم که کابینه "شرودر - فیشر" به میان آمده تمام آن سیاست های ارتجاعی را که در زمان حاکمیت جناح راست سرمایه حتماً طرح آن تابو بود یکی به دنبال دیگری از لحاظ قانونی تغییر خورده مورد تطبیق قرار گرفت. مثال های تطبیقی آن را می توان در کاهش کمک های اجتماعی برای پایین ترین بخش جامعه، ایجاد محدودیت های معین در زمینه بیمه های صحی، افزایش ساعات کار در هفته و بالا بردن سن تقاعد، به صورت نسبی از بین بردن بیمه بیکاری و غارت میلیارد ها مارک از آن حساب ها، یک شبه مناصف نمودن عواید و معاشات مردم عادی با تطبیق تبدیل پول مارک به یورو و در مناسبات بین المللی خلاف قانون اساسی المان عساکر آن کشور را در خارج

از مرز های المان ابتداء در کازوو و بعد تر در افغانستان فرستادن، همه بخشی از سیاست های آزمندانۀ سرمایه انحصاری المان بود که در موجودیت "سوسیال دموکراتها" و "سبز ها" در اپوزیسیون، هیچ گاهی قادر نمی شد آنها را متحقق سازد. اوضاع در زمان "میتران" در فرانسه و "بلیر" جنایتکار در انگلستان نیز چیزی بود شبیه تغییر اوضاع در المان شاید با اندکی تفاوت های کمی در این مورد و یا آن مورد. با اطمینان می توان حکم نمود در صورتیکه جناح راست سرمایه و احزاب وابسته به آن می خواستند به چنان دستبرد هایی دست یازند ملیونها انسان بر روی خیابانها بر آمده با تظاهرات و اعتصابات میلیونی نه تنها چرخ اقتصاد آن کشور ها را از حرکت باز می داشت چه بسا در تکامل قهری خود موجودیت نظام ها نیز زیر سؤال قرار می گرفت.

پ-

یک حالت استثنایی دیگر نیز ممکن بود و است سرمایه انحصاری را وادار سازد تا دست به طرف جناح چپ سرمایه دراز نماید و آنهم زمانیست که در مناسبات بین المللی راست روی وزیاده خواهی های جناح راست سرمایه امکان تقابل را با آن و یا این قدرت از دیاد بخشد آنهم در زمانیکه جناح راست آمادگی تقابل مستقیم را به صورت کافی نداشته باشد و یا اینکه بخواهد خود را از باتلاقی بیرون کشد. شاید بتوان خوبترین نمونه از چنین عملکردی را در المان با رویکار آمدن "ویلی برانت" و در امریکا "جیمی کارتر" یاددهانی نمود.

آنچه در تمام موارد فوق و بسا موارد دیگری که در اینجا نیامده، نباید یک لحظه از چشم یک نیروی انقلابی مکتوم مانده و سیاست های خویش را بدون در نظر داشت آن پی ریزی نماید، توجه به ماهیت هر دو جناح سرمایه، چه جناح راست آن و چه هم جناح چپ آن می باشد. هر دو جناح نوکر و خادم سرمایه انحصاری بوده به تقدس مالکیت خصوصی باورمند و برای حفظ آن سوگند خورده اند. در نتیجه نباید فکر نمود که وقتی جناح چپ سرمایه به اصطلاح می خواهد از حقوق خلقها دفاع و علیه سیاست های جناح راست شعار بدهد، یک شبه بودای بی آزار گردیده و دیگر نمی خواهد دست خویش را به خون خلقها رنگین نماید. عکس آن تمام دندان خایی ها و عربده کشی ها صرف به خاطر آن است که خودش را به شکلی از اشکال در تاراج خلقها سهیم نماید. او از این عصبانی و دلخور نیست که چرا جهان به آتش کشیده می شود، او از این ناراحت و بر افروخته نیست که چرا در چهاردره ها ها قتل های دسته جمعی صورت می گیرد بلکه تمام عصبانیت، دلخوری، ناراحتی و بر افروختگی آنها به خاطر است که چرا تمام این فجایع در غیابش صورت گرفته و وی نمی تواند از آن نمذ کلاهی برای خودش دست و پا نماید.

بدون وقفه باید افزود که چنین برداشتی بدان معنا نیست که بین جناح های مختلف سرمایه و در مجموع سیستم سرمایه داری تضادی وجود ندارد و ما نمی توانیم از آنها استفاده نماییم. عکس آن چنین برداشتی به ما می آموزاند تا بدانیم که اولاً تضاد های درونی جهان سرمایه داری چیست و در ثانی تا کجا می توانند در تقابل با هم قرار گیرند. به خصوص وقتی مسأله تقابل مجموع نظام با خلقها در بین باشد، آیا آنها در نهایت در کنار هم خواهند ایستاد و یا به خاطر ما مقابل هم شمشیر خواهند کشید.

لازم نیست به صورت حتم ماتریالیزم دیالکتیک بدانیم تا بدانیم که وقتی پای مقابله با خلقهای جهان و جنبشهای آزادیبخش ملی در بین باشد، تضاد درونی آنها به یک وحدت مشروط و موقت می تواند تغییر یابد مگر تضاد آنها با خلقها و جنبشهای آزادیبخش ملی مطلق و همیشگی بوده و تا ختم آن پروسه ادامه می یابد، بلکه با یک نظر اجمالی به تاریخ کشور خود و کشور های دیگر حقیقت متذکره فوق را می توان دریافت.

در نتیجه برای آناتیکه در عرصه بین المللی می خواهند از لحاظ سیاسی فعال باشند و تصمیم دارند تا از تضاد درونی سیستم امپریالیزم در مجموع به نفع مقاومت افغانستان سود جویند، باید اولتر از همه قواعد این نبرد را فراگرفته و بدانند که به اصطلاح چراغ سرخ آنها از کجا و چه وقت شروع می شود. در غیر آن نیت چنین افرادی هرچه باشد، نتیجه عملی کارشان مورد استفاده ابزاری قرار گرفتن است و پس آنها باید متوجه باشند که حق ندارند زیر نام بردن و یا دفاع از امیال و آرزو های به حق مردم ما، مردم کشور های دیگر را گله وار به دنبال بورژوازی غارتگر آنها و تأیید سیاست ضد انسانی و امپریالیستی آنها بکشانند، آنها باید متوجه باشند وقتی جنایتکاری از قماش سردمداران کنونی سرمایه در سطح جهانی می خواهد با آنها عکس یادگاری بگیرد، آن عکس بیشتر به خاطر اغفال خلقهای خود آن کشور برداشته می شود، آنها باید بدانند که در چنین حالتی نزد وجدان انقلابی خود و وجدان انقلابی ملیونها انسان دیگر، مسؤلیت فریب خلقها و کارگران جهان را به گردن دارند، درست این همان قیمتتست که ما حق نداریم زیر نام خدمت به مردم خود آنرا پرداخته به وحدت پرولتاریا و زحمتکشان سراسر جهان خیانت بورژیم. چنین حرکت فرصت طلبانه ای به تمام جنایتکاران حق قایل می شود تا به خاطر حفظ منافع غارتگرانه کشور خودی، دنیا را به آتش و خون بکشانند، چنین برخورد فرصت طلبانه ای قبح و زشتی تجاوز به دیگران را از بین برده در نهایت به تقدیس و تکریم جنایتکارانی از قماش "بوش، بلیر، برژینف، گوربچوف، اوباما، مرکل، ساراکوزی" و امثال آنها می انجامد. چه می توان باور مند بود که هرکدام از آنها در تمام جنایاتی که انجام داده اند، هیچ گاهی از حفظ منافع "خودی ها" عدول نکرده اند.

۳- و اما در رابطه با آنچه در مزار شریف و در قاغوش های کشور های اشغالگر اتفاق افتاد باید نوشت:

الف-

تهیه و پوشیدن چنان لباس هایی در قدم اول دهن کجی آشکار مقابل آن سیاستمداران نیست که در رویارویی با ارتش ها، خود را به حساب آورده و می خواهند به اصطلاح از پشت میز میدان جنگ را رهبری نموده به زعم خودشان از خشونت غیر لازم جلوگیری به عمل آرند. سربازان، افسران و در مجموع ارتشیان با تهیه و استفاده از آن لباس ها به صراحت اعلام می دارند که دیر یا زود به اطاعت خویش از مقامات تصمیم گیرنده سیاسی خاتمه خواهند داد و این درست همان چیزتست که می توان به صدای پای ملتاریزم فاشیستی از آن یاد نمود.

تجربه تاریخی نشان داده که جنگهای غارتگرانه امپریالیستی بهترین و موفق ترین مکتب برای پرورش جنایتکارانی از قماش هیتلر، موسولینی، فرانکو، برژینف، بوش ها و امثال آنها می باشد. این سربازانی که می دانند ارزش جان و حیات یک انسان در مستعمره ای مانند افغانستان کمتر از دو روز معاش یک ترجمانیست که از امریکا ویا کانادا در آن جا کار می نماید، چه بخواهد و چه هم نخواهد هنگام فیر بالای یک انسان نخست او را با قیمت پایین آن در نظر آورده بعداً شکمش را از گلوله پر می نماید. چنین امری اگر فعلاً بالای جان ما و مردم ماست دیر یا زود به سرزمین اصلی آنها نیز مهاجرت نموده، برای حل هر پیش آمدی آسانترین راه حل که همانا از نظر آنها کشتن طرف مقابل است بر گزیده خواهد شد.

ب-

و اما اینکه در متن ذکر شده به یک جمله از متن انجیل کتاب مقدس مسیحیان استناد نموده اند، باز هم می شود از وجوه مختلف مورد ارزیابی قرار گیرد که شاید بتوان عمده ترین عامل همچو انتخابی را پذیرش اینکه جنگ بین اسلام و مسیحیت است، معرفی داشت.

چنین شعاری از چند جهت می تواند قابل مکث و توجه باشد:

- به مانند سالهای مبارزه علیه اشغالگران روسی، تخطئه محتوای جنبش آزادیخواهانه کشور ماست. اینکه آنها به کدام دلیل به چنین انکاری رو می آورند باشد برای خودشان، مگر نتیجه نهایی آن می تواند هموار ساختن راه قدرت برای داعیان اسلام سیاسی در افغانستان باشد. وقتی از این منظر به آن پدیده نگریسته شود باید گفت که در پس تهیه این لباس ها و زمان استفاده از آن به یقین مقاماتی قرار دارند که می دانند چه می کنند و چند سرباز و افسر در دست آنها فقط می توانند آله دست باشند.

- تقدس بخشیدن به جنایاتی که از آنها سر می زند. آنها می کوشند بدین وسیله به استناد جنگهای صلیبی که در نخستین روز های حمله بر افغانستان طراح آن بوش جنایتکار بود، جنایات خویش را رنگ و بوی مذهبی داده بدان وسیله با خاطر آرام آدم بکشند.

- همسویی خطرناک با اسلام سیاسی با گزینش چنین شعاری. آنها می خواهند بدین وسیله به تأیید نظرات دشمن بر آمده و مصاف جویی خویش را مقابله با دنیایی معرفی بدارند، که داعیان اسلام سیاسی از ایجاد آن دم می زنند. این حرکت نیروهای اشغالگر کمتر از بمباردمان و کشتار آنها نابود کننده و مخرب نیست. زیرا آنها با چنین حرکتی در عمل شعار اسلام سیاسی را تا سرحد شعار مجموع ملت ارتقاء می دهند. در حالیکه اصل قضیه آن طور نیست. مردم افغانستان در طول تاریخ نشان داده اند که از بیشترین تحمل مذهبی برخوردار هستند، چه در گذشته های دور و چه همین ۵- ۱۰ دهه اخیر بار ها دیده شده که در کنار عبادتگاه و یا یک مسجد، عبادتگاه دیگری از دیانت دیگری ساخته شده بدون آنکه به مشکلی مواجه گردد. اشغالگران با چنین اعمالی می خواهند تعصب و عدم تحمل را در درون مردم نهادینه سازند، تا در زمان معین بتوانند از آن سود جویند.